



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصه‌هایی برای



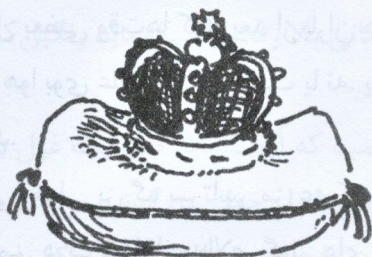
سالها

به قلم جمعی از نویسندگان
ترجمی لاله جعفری



- شوخی غولی ۷
جرارد می خواهد اسباب کشی کند ۲۳
مسابقه‌ی خزیدن ۳۹
جشن جادویی آقای مامبل ۵۷
آوازی برای جنی ۷۵
همسایه‌ی ما هشت پا دارد ۹۱
غبار جادویی ۱۰۷
شاهزاده مروارید ۱۲۵
اژدها کجا زندگی می‌کند؟ ۱۴۱





- چک چک! چک چک!

باران آن قدر محکم به پنجره‌ی اتاق کال می‌خورد که سر و صدایش، صبح زود، او را زودتر از بقیه‌ی اهل خانه از خواب پراند.

چلپ چلوپ! چلپ چلوپ!

کال نمی‌توانست بیرون را ببیند؛ چون پنجره‌ی اتاقش خیس آب شده بود. میان باران، گاوهای مزرعه‌ی پدر به نظر واقعی نمی‌آمدند. آنها مثل توده‌ای خاکستری بودند؛ اصلاً شبیه گاوها نبودند. بعد باران آرام‌تر شد، چلپ چلوپ شد تا اینکه کال دیگر صدایی نشنید.

بعد نور خورشید به پنجره تابید و قطره‌های باران را مثل الماس‌های براق کرد.

کال دمپایی‌ها و لباس خوابش را درآورد. پنجره را باز کرد